

گفتمان‌های معاصر و سنت تاریخ ادبیات‌نگاری در ایران

سید مهدی زرقانی (استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد)

۱ طرح مسئله

اگر جزوه درسی میرزا محمدحسین فروغی (ذکاءالملک) را، که حدود سال ۱۲۹۷ شمسی برای تدریس در مدرسه سیاسی وقت نوشته شده بود، نخستین تاریخ ادبیات ایران به قلم نویسنده‌ای ایرانی به شمار آوریم، نزدیک صد سال از آغاز تاریخ ادبیات‌نگاری ما می‌گذرد. در این مدت، شمار تاریخ ادبیات‌های پدیدآمده و تنوع روش‌ها و رویکردهای مؤلفان آنها چندان است که امروز می‌توانیم به راحتی از سنت تاریخ ادبیات‌نگاری در ایران سخن بگوییم – سنتی که در دل گفتمان‌های معاصر شکل گرفته، از آنها متأثر گشته و بر آنها اثر گذاشته است. پرسش اصلی مقاله ما، که دقیقاً در همین جا شکل می‌گیرد، چنین است: چه نسبت و رابطه‌ای میان گفتمان‌های معاصر و سنت نگارش تاریخ ادبیات زبان فارسی وجود دارد؟ این مقاله آزمونی است در پاسخ به این پرسش و پرسش‌هایی ضمنی همچون گفتمان‌های اصلی دوره معاصر کدام‌اند؟ مورخان ادبی چه روابطی با نهادهای گفتمان‌ساز داشته‌اند؟

۲ پیشینه تحقیق

در نقد تاریخ ادبیات‌های زبان فارسی، مقاله‌ها و کتاب‌های متعدّد نوشته شده است. منظر سلطانی (۱۳۸۰)، احمد سمیعی (گیلابی) (۱۳۸۶)، محمود فتوحی (۱۳۸۶، ۱۳۸۷)،

سید مهدی زرقانی (۱۳۸۹، ۱۳۹۰)، علیرضا نیکویی (۱۳۹۰)، ناصرقلی سارلی (۱۳۹۲) و دیگران هر یک به برخی از کاستی‌های روشی و اطلاعاتی تاریخ ادبیات‌ها توجه نموده‌اند. از گفتمان‌های معاصر نیز، در آثار نسبتاً پرشماری به زبان فارسی یاد شده است. اما در هیچیک از این آثار، مشخصاً به تأثیر گفتمان‌های معاصر بر تاریخ ادبیات‌نگاری زبان فارسی پرداخته نشده است.

۳ گفتمان‌های معاصر

تعاریف متعددی برای گفتمان^۱ ارائه شده است. مراد ما در این مقاله از گفتمان رابطه میان مؤلفه‌هاست که هویت و معنای معینی به آنها می‌بخشد. در واقع، مفاهیم، در هر گفتمانی، برحسب تقطیع^۲ مؤلفه‌های آنها و موقعیت و بینش و نگرش و رویکرد، معنی و تعریفی متمایز پیدا می‌کند. بدون در نظر گرفتن این شرایط، احتمال آن هست که آن معانی و تعاریف متمایز خلط و موجب بروز سوء تفاهم شوند. به تعبیری قرین مسامحه، می‌توان گفتمان را با شأن نزول در خور قیاس شمرد از این جهت که، در شأن نزول، آیه در موقعیت و مقرون به رویکرد خاص قرار می‌گیرد و معنی معتبر پیدا می‌کند.

مفهوم کلیدی دیگر معاصر است که، در تعبیر ما، در مقابل کلاسیک قرار می‌گیرد یعنی، در آن واحد، بر دو معنای تاریخی و فرهنگی دلالت می‌کند. از نظر تاریخی، مراد آن بازه زمانی است که با نهضت مشروطه آغاز شده و تا به امروز ادامه یافته است. از نظر فرهنگی بر همین دوره اطلاق می‌شود به این اعتبار که، در آن، پارادایم^۳ تازه‌ای شکل گرفته است.^۴

تا آنجا که به تاریخ ادبیات‌نگاری زبان فارسی مربوط می‌شود، تاکنون دو گفتمان اصلی راست و چپ هر کدام دارای چند خردگفتمان شکل گرفته است. البته جامعه آماری ما تاریخ ادبیات‌های جامع زبان فارسی است نه تألیفاتی که در آنها فقط مقطعی کوتاه (مثلاً دوره غزنوی) بررسی شده است.

1) discourse

2) articulation

۳) paradigm، درباره پارادایم‌های معاصر-چشم انداز شعر معاصر ایران (زرقانی ۲)

۴) برای مطالعه در معانی معاصر-فتوحی ۱ و برای مفهوم آن در شعر جدید- زرقانی ۲.

۴ گفتمان راست

تعبیر راست در این مقام نه دقیقاً مترادف لیبرالیسم است و نه دقیقاً معادل آنچه در ادبیات سیاسی دهه‌های اخیر ایران متداول شده هرچند وجوه مشترکی با هر دوی آنها دارد. ما این صفت را، به مواضعه، بر گفتمانی اطلاق می‌کنیم که در دوره قاجار و مشروطه شکل گرفته و رشد کرده و در دوره سلطنت رضاشاه هژمونی^۵ (سلطه) یافته و دنباله آن به دوره محمدرضا شاه و حتی پس از آن هم کشیده شده است. عنصر اصلی یا اصطلاحاً گره^۶ این گفتمان ناسیونالیسم^۷ و مؤلفه^۸ های آن عرب‌ستیزی، تاریخ‌گرایی و باستان‌گرایی^۹ و مُدرن‌گرایی معطوف به غرب^{۱۰} است. سلطنت‌طلبی و نخبه‌گرایی نیز دو مؤلفه کم‌اهمیت‌تر گفتمان راست‌اند. همه این مؤلفه‌ها از دل جامعه عصر قاجاری سربرآورده، در دوره مشروطه جوانه زده، در دوره رضاشاه به بار نشسته، و گفتمان را به هژمونی رسانده‌اند. دنباله آنها نیز به دوره محمدرضا شاه حتی پس از آن نیز رسیده که جلوه نمودن آن را در شعار خدا، شاه، میهن (در دوره محمدرضا شاه) می‌توان سراغ گرفت.

نکته دیگر اینکه بیشتر مورخان ادبی ما در نهادهای وابسته به قدرت سیاسی جایگاه و حتی منصبی داشتند که خواه ناخواه، بر مطالعات و نگرش آنان به تاریخ ادبیات بی‌تأثیر نبوده است^{۱۱}. البته این بدان معنا نیست که همه فعالیت‌های پژوهشی و فرهنگی- ادبی

5) hegemony 6) nodal point

۷) برای بررسی نقش ناسیونالیسم در ایران معاصر ← تاریخ ایران مدرن (آبراهامیان)، فصل چهارم؛ رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین (کرونین)؛ تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه (اتابکی).

8) component

۹) درباره این دوران ← اندیشه‌های میرزا فتح‌علی آخوندزاده، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، و اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی (هر سه از آدمیت)؛ تداوم و تحوّل تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار (قدیمی قیداری).

۱۰) در این باره ← مشروطه ایرانی (آجودانی)؛ تجدد و تجددستیزی در ایران (میلانی).

۱۱) از قدیم‌ترین آنها، محمدحسین فروغی (گیرنده لقب «ذکاءالملک» از ناصرالدین شاه) تا عباس اقبال آشتیانی (استاد دانشگاه، عضو فرهنگستان و، در سال‌های آخر عمر، رایزن فرهنگی ایران در ایتالیا)؛ استاد بدیع‌الزمان فروزانفر (سناتور انتصابی)؛ سعید نفیسی (عضو فرهنگستان، عضو شورای فرهنگی سلطنتی، عضو هیئت امنای کتابخانه پهلوی، دریافت‌کننده چندین نشان افتخار از جمله نشان سپاس درجه اول و نشان جایزه سلطنتی)؛ ملک‌الشعرا بهار (نماینده مجلس شورای ملی در چند دوره، عضو شورای عالی معارف، وزیر معارف در دوره قوام‌السلطنه، سال ۱۳۲۵)؛ ذبیح‌الله صفا (رئیس اداره دانشسراهای مقدماتی، رئیس تعلیمات عالی، عضو هیئت مدیره جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران، عضو شورای عالی فرهنگ و هنر).

این بزرگان به اراده قدرت سیاسی معطوف بوده است.
اکنون ببینیم این گفتمان چگونه بر ذهن و زبان مورخان ادبی اثر گذاشته است.

۴-۱ از ناسیونالیسم تا عرب‌ستیزی

ناسیونالیسم، باستان‌گرایی، و عرب‌ستیزی را می‌توان مثلثی شمرد که در ساخت شاکله یکی از شاخه‌های اصلی گفتمان راست سهمیم بوده‌اند. تأثیر این مثلث بر نقد و نظر ذبیح‌الله صفا در تاریخ ادبیات‌نگاری به مراتب قوی‌تر از تأثیر آن در دیگر مورخان ادبی ایران بوده است. قوت و غلظت این تأثیر به حدی رسیده که به شکل‌گیری تقابل ایران و ایرانی با همه مناقب و محاسن و کمالات، از سویی، و اعراب با همه معایب و مثالب، از سوی دیگر منجر شده است. وی، در توصیف ورود اعراب مسلمان به ایران، می‌نویسد: «ملت ایران از سیادت به بندگی و اسارت افتاد» (صفا، ج ۱، ص ۹)؛ یا، همه‌جا، به جای اعراب، تعبیر نشانه‌دار «تازیان» را به کار می‌برد. در گزارش برخی از وقایع تاریخی به مبالغه روی می‌آورد: «اندک اندک کار به جایی رسیده بود که خلفا زنان خویش را بیشتر از پارسیان انتخاب می‌کردند» (همان، ج ۱، ص ۲۲)؛ سابقه قیام خوارج سیستان بر ضد خلافت را احساسات ملی‌گرایانه و هدف آن را آزادسازی ایران «از چنگال تازیان» جلوه می‌دهد (همان، ج ۱، ص ۳۵)؛ گروندگان به اسلام در قرن‌های اوایل را بسیار اندک و از طبقات فرودست ایرانی معرفی می‌کند و می‌نویسد: «در آغاز کار، جز عده‌ای از کشاورزان و اهل حرف و صنایع، باقی دین خود را حفظ کردند و به تدریج تا اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم به جهات مختلف به دین اسلام درآمدند».

علاوه بر آن، انگیزه‌های نوگروندگان را نه اعتقاد باطنی بلکه «فرار از تأدیه جزیه سنگین به مسلمین... ورود به خدمات اداری و درباری و سیاسی در اوایل عهد بنی‌عباس» می‌داند (همان، ج ۱، ص ۴۰، ۴۲). اوج تأثیر مؤلفه‌های یادشده را در بخش دوره صفویه می‌توان یافت. صفا، در این مقام، بر گرایش شدید شاهان صفوی به عالمان دینی عصر که تابعیت «عربی-اسلامی» را پذیرفته بودند تأکید دارد و این درست نقطه مقابل گفتمانی بود که وی از آن دفاع می‌کرد. البته زندگی اجباری دور از وطن مؤلف پس از انقلاب اسلامی نیز در ذهنیت او نسبت به حکومت مذهبی و در وجهه نظر او نقش داشت. به هر حال، وی، تحت تأثیر گفتمان مسلط، دوره صفویه را قرین «گسترش و رواج مفاسد و بنیانگذاری پایه‌های

انحطاط فکری، علمی، ادبی و اجتماعی و شیوع خرافات و سبک‌مغزی‌های تحمّل‌ناپذیری در ایران» دانسته (همان، ج ۵، ص ۶۱) که، در آن، «تازیانه زدن، کشتن داجویان، بازگذاشتن دست بیدادگران، کشتارهای بزرگ مردم، کور کردن، پوست‌کندن آدمیزاد، سوزاندن فرزندان آدم در آتش یا [در] قبای باروتی، افکندن انسان در قفس و سوزانیدن او، محبوس ساختن آدمی در خُم و فروانداختن از بالای مناره مسجد، بریدن گوش و زبان و بینی و بسیاری از این‌گونه عمل‌های وحشیانه از جمله کارهای جاری و عادی بود» (همان‌جا). در توصیف اوضاع علمی عصر نیز، در عین اذعان به ظهور چهره‌های درخشانی همچون مآلصدر، مآلمحسن فیض کاشانی، شیخ بهایی، انحطاط کامل علوم عقلی در آن دوره را برجسته می‌سازد (همان، ص ۶۲). حتی یگانه جنبه مثبت عصر را به دوره‌های پیشین منسوب می‌دارد و بر آن است که: «خاندان صفوی، در چنین موقعی که تشنّت و تجزیه به کمال رسیده بود، ... به وحدتی دست یافت که سیر تاریخ ایجاد آن را آسان ساخته بود» (همان، ص ۶۵). اگر ستایشی از این دولت قرار است بشود، نقل قول است: «به هر حال، تشکیل دولت صفوی ... به قول براون، از ملت ایران ملّتی قائم بذات، متحد، توانا، واجب‌الاحترام ساخت» (همان، ص ۷۰). تصویری هم که از شاهان صفوی به دست می‌دهد خون‌ریز، دمدمی مزاج، شهوت‌ران و هوسباز است (همان، ص ۹۲-۱۲۰). گوئیا شاهان پیشین به از آنان بوده‌اند. درباره پدیده «انقطاع از پیوندهای ملّی» در عصر صفوی نیز، که اساس آن معروض تردید جدّی است، نقش عالمان دینی را «که همگی از مرکزهای دینی شیعه در بحرین و شام و لبنان و عراق عرب آمده بودند» و «از چند جهت زیر تأثیر مستقیم فرهنگ تازی بودند»، برجسته‌تر از آنچه واقعاً بوده، نشان می‌دهد. (همان، ص ۱۸۷)

ترک‌ستیزی نویسنده را هم باید با همان احساسات تند ناسیونالیستی توجیه کرد که، از طریق گفتمان، بر ذهن او سایه انداخته بود: «از نتایج تسلط غلامان ترک یکی برافتادن خاندان‌های قدیم ایرانی است، چنان‌که آل سبکتکین به‌تنهایی تمام خاندان‌های مشرق ایران از قبیل صفاریان، فریغونیان، خوارزمشاهیان و امرای چغانی و غیره را از میان بردند» (همان، ج ۱، ص ۲۹۹). در حالی که آنها به هیچ روی نمی‌توانستند «تمام خاندان‌های مشرق ایران» را «از میان ببرند». اظهارنظرها و تحلیل‌های دیگر مورّخان ادبی کمتر تحت تأثیر ناسیونالیسم و مؤلفه‌های آن است. مثلاً رضازاده شفق، شاید متأثر از تاریخ ادبیات فارسی هرمان اته که آن را ترجمه کرده بود، بسیار معتدل‌تر با مسئله برخورد می‌کند. فروزانفر ۱ (ص ۲۸)، درباره

رابطهٔ اعراب با ایرانیان، فارغ از تعصّب تند اظهار نظر کرده است. حتّی زرّین‌کوب، که در دو قرن سکوت (۱۳۴۹) تحت تأثیر گفتمانِ راست بود، در نوشته‌های خود مربوط به تاریخ ادبیات از تعصّب عرب‌ستیزانه و ناسیونالیسم تند و تیز فاصله گرفت. موقف نیساری در این مسئله، هرچند خالی از احساسات ناسیونالیستی نیست (ص ۱-۴)، تندروانه هم نیست. نفیسی (ج ۱، ص ۱۶-۲۰) هم از قضاوت‌های تند پرهیز کرده است. مثلاً اظهار نظر او دربارهٔ مسلمان شدن ایرانیان در مقایسه با نظر صفا در خور توجه است. وی می‌گوید: «گاهی هم رجعت به سوی عقاید زرتشتی و احیای ایران قدیم اساس نهضتی را تشکیل می‌داد». (همان، ج ۱، ص ۱۶)

مؤلفان غیر ایرانی تاریخ ادبیات زبان فارسی طبعاً فارغ از تأثیر گفتمان راست بودند و اظهار نظرهای آنان به دور از تعصبات ناشی از غلبهٔ احساسات ناسیونالیستی است. مثلاً شبلی نعمانی (ص ۱۹)، در شعرالعجم، با احترام از اعراب یاد کرده است. در سخنِ براون (ج ۱، ص ۲۸۰) نه تنها اثری از عرب‌ستیزی نیست که وی چند بار به این اظهار نظر نولدکه استشهد کرده است که «تمدن و فرهنگ یونان به سطح زندگانی ایرانیان نفوذ کرد اما دین و راه و رسم عرب به اعماق دل ایرانیان رسوخ کرد». (ج ۲، ص ۶۴)

۴-۱-۱ از سلطنت‌گرایی تا نخبه‌گرایی

تأثیر مؤلفهٔ سلطنت‌گرایی گفتمان سبب شده است که مؤلفان ایرانی تاریخ ادبیات زبان فارسی نقش دربار و قدرت سیاسی را در پیدایش و جهت‌گیری جریان‌های ادبی بیش از آنچه واقعاً بوده قلمداد کنند غافل از آن که اولاً آثار ادبی در زبان فارسی منحصر به مدیحه‌سرایی و ادبیات درباری نیست؛ ثانیاً، حتّی در همین شاخه از ادبیات، نباید یگانه عامل مؤثر را اصحاب قدرت شمرد و نقش شخصیت هنری شاعر و حرکات درونی نهاد ادبی را نادیده گرفت یا کم‌اهمیت‌تر جلوه داد.

مؤلفان تاریخ ادبیات زبان فارسی عموماً تحولات سیاسی و جابه‌جائی سلسله‌های پادشاهی را مبنای دوره‌بندی اختیار کرده‌اند و این نشانه آشکاری است از تأثیر مؤلفهٔ سلطنت‌گرایی. آنان بارها شاهان را در گسترش ادبیات به طور مطلق نه فقط شعر درباری ذی‌نقش دانسته‌اند. مثلاً فروزانفر ۱، (ص ۷۲) تشویق طاهریان و صفاریان را از «اسباب مؤثر و مقدمات ارتقای ادبی و سیاسی ایران» شناسانده است. وی همچنین، در سخن از ادبیات عصر

غزنوی، حکومت را نهاد اصلی پشتیبان شعر معرفی کرده (ص ۱۷۷) و از توجه به شاخه‌های مردمی ادبیات و اینکه مشوق رشد آنها نمی‌توانسته دربار باشد غافل مانده است.

همائی، برخلاف صفا، نقش قدرت سیاسی را چندان برجسته نکرده که عوامل دیگر از نظرش دور بماند. او، در بحثی نظری، از شرایط «محیط» به حیث «بالاترین» عامل سخن به میان می‌آورد و آن را «کلیه مؤثرات طبیعی از قبیل آب و هوا و غذا و محل و عوارض منتسبه به آن از قبیل نشر افکار دینی و سیاسی و حوادث تاریخی و نتایج مربوط به آن از قبیل غالبیت‌ها و مغلوبیت‌ها و مهاجرت‌ها و اختلاط‌ها و غیره»، به تعبیر خودش، «محیط مادی و معنوی» تعریف می‌کند (همائی، ص ۴۳). وی ضمناً می‌کوشد ارتباطی مستقیم برقرار کند، از سویی، میان جغرافیای طبیعی و آفرینش آثار ادبی متناسب با آن (ص ۴۴) و، از سوی دیگر، میان جغرافیای سیاسی و ادبیات متعلق به آن. نمونه‌ای هم می‌آورد که ملت مغلوب شعر حماسی و رزمی ندارد و یا شعر عاشقانه ملت مغلوب سرشار از شرح بی‌وفائی معشوق و یادکرد از مرگ است و ملت غالب از شب‌های وصل و لذت دیدار و صداقت معشوق دم می‌زند (ص ۴۵). وی روحیه طربناک و با داد و دهش شعر عصر سامانی و ارتباط آن با «فتوحات سامانیان» را به عنوان شاهد تاریخی این حالات ذکر می‌کند (ص ۴۶). این نگاه، هرچند خالی از اشکال نیست، این قدر هست که قدرت سیاسی را یگانه عامل اثرگذار نمی‌شمارد.

سعید نفیسی، از سویی، متوجه آن شده است که نمی‌توان قدرت سیاسی را تنها یا حتی مهم‌ترین عامل تحولات و پدیده‌های ادبی شمرد. وی می‌نویسد: «در قرن چهارم، یک عده شعرا دیگر هم بودند... که به هیچیک از دربارهای پادشاهان منسوب نبودند» (ج ۱، ص ۲۴)؛ اما، از سوی دیگر و به تأثیر گفتمان غالب، قرن سوم را که، در آن، «سلسله پادشاهان ایرانی بالاستقلال در بعضی نقاط ایران پادشاهی کرده‌اند» آغاز ظهور و جلوه ادبیات فارسی می‌شناساند و تا آنجا پیش می‌رود که «پیدا شدن ادبیات فارسی را مرهون مساعی صفاریان و مخصوصاً سامانیان» قلمداد می‌کند (همان، ص ۱۸). در عوض، بر مؤلفان خرد شده می‌گیرد که ترقی ادبیات در قرن پنجم را «فقط نتیجه ادب‌پروری و شاعرنوازی پادشاهان غزنوی و مخصوصاً محمود می‌دانند» (ص ۳۲) و آشکارا بر آن است که ظهور شاعران توانمند در دوره غزنوی مسبوق است به دامنه

تأثیر «کسانی مانند رودکی و دقیقی» در دوره سامانی که «چنان احساسات سرشار و چنان شوری تولید کرده بودند که حتماً می‌بایست، از میان فرزندان ایشان، فردوسی، فرخی و عنصری بیرون می‌آمد» (همان‌جا). اما اندکی پس از آن، «تنزل ادبیات در قرن ششم» را نتیجه فقدان «مردان بزرگی» تشخیص می‌دهد «که در آغاز هر سلسله‌ای پیدا می‌شوند» و چون «آن تشویق و ترغیبی که از ادیبان و عالمان ایرانی می‌شد از میان رفت» (همان، ص ۷۳)، ناگزیر ادبیات دچار افت شد. وی، در بررسی ادبیات فارسی قرن هشتم، ابتدا می‌گوید: «در قرن هشتم، ادبیات ایران نسبت به قرون گذشته و مخصوصاً نسبت به قرن هفتم اندکی تنزل کرد» (همان، ص ۱۸۲). سپس که به ذکر علت می‌پردازد، نقش قدرت سیاسی را پررنگ می‌کند و می‌نویسد: «سبب آن بود که، در اواسط این قرن، قدرت پادشاهان مغول ایران تخفیف یافت و سلسله‌های کوچک ضعیف‌تر بودند». (همان‌جا).

این روشن نبودن تکلیف مورخ ادبی درباره نقش قدرت سیاسی در تحولات ادبی در تألیف فریور هم دیده می‌شود. او نظراً، به تأثیر متقابل ادبیات و جامعه قایل است (ص ۱-۲) اما وقتی، در سخن از دوره‌های ادبی، به قدرت سیاسی می‌رسد، به تأثیر گفتمان غالب، چنین اظهار نظر می‌کند: «در دورانی که اداره امور کشور به دست سلطان مقتدر و فرمانروایان عادل بوده و مردم از رفاه و آسایش برخوردار بوده‌اند، ادبیات ترقی کرده و گویندگان و نویسندگان، در سایه امن و آرامش، بدیع‌ترین آثار خود را به وجود آورده‌اند» (ص ۳). او از این معنی غافل مانده که درخشان‌ترین چهره‌های ادبی ایران در روزگاری ظهور کردند که ایران ناامن‌ترین دوران خود را سپری می‌کرده و رابطه علت و معلولی میان آرامش ناشی از حکومت سلطانان مقتدر و آفرینش‌های ادبی وجود ندارد. وی، هم در اینجا هم در آنجا که در بررسی عوامل رشد ادبیات می‌نویسد: «مهم‌تر از همه... تشویق سلاطین و وزرا و بزرگانی است که به گویندگان و نویسندگان به دیده احترام نگریسته‌اند» (ص ۴)، کل ادبیات را تا سطح ادبیات مرتبط با دربار فرومی‌کاهد.

زرین‌کوب، در زمان تألیف از گذشته ادبی ایران (۱۳۷۵) که دوره سلطه گفتمان سلطنت‌گرایی به سر آمده، می‌نویسد: «تحول تمام فنون و شقوق آثار ادبی به نقش حمایت قدرت‌های عصر» وابسته نیست (زرین‌کوب ۱، ص ۱۱). وی همچنین از «عوامل درونی» نهاد ادبی به حیث «انگیزه عمده در حرکت استکمالی ادبیات» یاد می‌کند (همان‌جا). ضمناً این را هم که هر عهده‌ای را به نام یکی از پیشوایان و طلایه‌داران بزرگ ادبی بخوانیم نمی‌پسندد (همان،

ص ۱۲) چنان‌که شیوه ادوارد براون مبتنی بر هماهنگی ادبیات با مجموع عوامل تاریخی به نظرش کارآمد نمی‌آید اما شیوه اته را، که بر سیر تحوّل و تکامل انواع ادبی استوار است، مفید توصیف می‌کند. رویکرد خود او به رسمیت شناختن تأثیر «عوامل سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حاکم بر اعصار» است در کنار «میراث سنت‌های هر نوع [ادبی] و انعکاس تمایلات و احساسات غالباً واپس‌زده و سانسور سده‌های گذشته، که طی قرون در ناخودآگاه جمعی نسل‌ها حفظ شده است». (همان‌جا)

جهت‌گیری مؤلفان غیر ایرانی تاریخ ادبیات زبان فارسی به گونه‌ای دیگر است. شبلی نعمانی (ج ۱، ص ۹) هم، به گفته خودش، به آثار و شیوه کسانی مثل دارمستتیر و ادوارد براون نظر داشته و هم از سنت فرهنگی هندوستان متأثر بوده که در سلطنت‌گرایی به جهت‌گیری مؤلفان ایرانی شباهت دارد. این هردو گرایش در آثارش بازتاب یافته است. آنجا که، برای تاریخ ادبیات زبان فارسی، سه دوره «از حنظله تا نظامی»، «از کمال‌الدین اسماعیل تا جامی» و «متأخرین» را قایل می‌شود (همان، ج ۱، ص ۵)، مبنای دوره‌بندی تحولات ادبی است نه تاریخ سیاسی. اما آنجا که از «شاعران سامانیّه و طاهریّه» یاد می‌کند (همان، ص ۴۷) یا محمود غزنوی را «کشورستانی دلچسب و شیرین» وصف می‌کند و درباره «فتوحات علمی و ادبی» وی داد سخن می‌دهد و او را مردی فاضل و ادیب و فقیه می‌شناساند که «در فقه کتاب مبسوطی» نوشته است (همان، ص ۴۵) یا آنجا که می‌گوید محمود اداره خاصی به ریاست عنصری برای انتشار شعر و ادب تشکیل داده و «به قلم فردوسی کتابی مثل شاهنامه تألیف» کرده و «از این اقدام منّتی بر عجم» گذاشته (همان، ص ۴۶)، تحت تأثیر فرهنگ سنتی هند است.

مؤلف غیر ایرانی دیگر هرمان اته است که او نیز از تأثیر گفتمان راست فارغ بود. مبنای دوره‌بندی او نه تاریخ سیاسی که انواع ادبی است. همچنین نقش دربار را در تحولات ادبی اصلاً برجسته نکرده و، به جای تعابیری مثل شاعران عهد سامانی و غزنوی، عباراتی همچون «حلقه رودکی» (ص ۲۶) یا «شاعران عهد رودکی» (ص ۲۷) را به کار برده یا از «تأثیر عمیق و قاطع نظامی گنجوی» بر «قرون تالیه ادبیات فارسی» (ص ۷۷) و از «پیروان و شاگردان و طوط» (ص ۱۰۷) سخن گفته است. وی تنها در سخن از شاعران درباری است که به «حلقه» شاعران عهد سلطان محمود» و مدیحه‌سرایان اشاره دارد (همان، ص ۹۸). ادوارد براون،

از الگوی کاری خودش (تاریخ ادبی مردم انگلستان نوشته جسرند Jusserand) متأثر بوده (ص ۲) و، در رده‌بندی، به عامل سیاسی توجه نموده اما هم در اختیار عنوان‌های فرعی - «از فردوسی تا سعدی» و «از سعدی تا جامی» - و هم، در تحلیل اوضاع ادبی و بخش اعظم تحولات ادبی، به خلاف مسیر مؤلفان ایرانی، دربار را دخیل نساخته است.

نخبه‌گرایی توأمان سلطنت‌گرایی است. اینکه مؤلفان تنها به چهره‌های شاخص ادبی توجه نموده‌اند و از پرداختن به ادبیات عامیانه غفلت کرده‌اند بارزترین نمود تأثیر نخبه‌گرایی است. توجه به شاعران قله‌نشین و بی‌عنایتی محض به شاعران متوسط را نیز باید جلوه دیگری از نخبه‌گرایی شمرد که باعث شد نقش شاعران متوسط در شکل‌گیری جریان‌های ادبی نادیده گرفته شود و شماری از پارسی‌گویان ذی‌نقش در تحوّل ادبی وارد تاریخ ادبیات زبان فارسی نشوند. تنها همایی گوشه چشمی به شاعران متوسط دارد که او هم به ذکر نام آنان بسنده می‌کند. جالب است که تأثیر این مؤلفه را حتی در پیشنهاد کمیسیون معارف برای تألیف تاریخ ادبیات زبان فارسی می‌توان دید، آنجا که رهنمودی به شرح زیر در آن گنجانده شده است:

حتی‌الامکان ذکری از تمام شعرای سلف و خلف که تا حدّی از مشاهیر عصر خود بودند، منتهی‌الذکر از بهترین شعرا بیشتر و از آنها که عیار ادبی‌شان نازل است و جنبه مهم دیگری ندارند کمتر و از متوسطین در اهمیت به قدر متوسط. (← فروزانفر، ۲، ص ۲۳۶)

حتی زرین‌کوب، سال‌ها پس از دوره تسلط گفتمان نخبه‌گرایی، گرچه از «حراره‌ها و تصنیفات عامیانه» یاد کرده، آنها را جزء ادبیات به شمار نیاورده و «برخی محققان» را که «حراره‌های عامیانه یا الحان خنیاگران پایان عهد ساسانی را» نمونه «شعر قدیم دری تلقی کرده‌اند» غافل خوانده است (زرین‌کوب، ۱، ص ۳۴). استدلال زرین‌کوب این است که اولاً این سروده‌ها، از نظر قواعد وزن، تابع شعر رسمی فارسی نو نیستند؛ ثانیاً، همچنان‌که امروزه «تصنیف‌های امثال ملک‌الشعرا بهار و وحید دستگردی و عارف قزوینی و پژمان بختیاری و رهی معیری را از مقوله شعر نمی‌دانند»، آنها را هم نمی‌توان شعر به شمار آورد. (همان‌جا)

باری نخبه‌گرایی در سنت فرهنگی و ادبی ما ریشه‌ای عمیق دارد به طوری که، تا حدود قرن نهم، تذکره‌نویسان و کتب ادبی ما به بخش مهمی از ادبیات فارسی (ادبیات عامیانه) توجه

نکرده‌اند و خسروانی که از این راه به ذخایر ادبی ما وارد شده جبران‌ناپذیر است.

تاریخ‌گرایی ۴-۱-۲

تاریخ‌گرایی بخشی از سنت فرهنگی- ادبی ماست که در دوره معاصر به یکی از مؤلفه‌های گفتمان غالب مبدل شده است. این مؤلفه، در جنب ناسیونالیسم و باستان‌گرایی، از دو جهت بر مؤلفان تاریخ ادبیات فارسی ما اثرگذار شده است: یکی آنکه زمینه اصلی مطالعاتی یا یکی از زمینه‌های اصلی مطالعاتی آنان «تاریخ باگرایشی به ایران باستان» شده است.^{۱۲}

تأثیر دیگر این مؤلفه مطالب بسیار طولانی و گاه غیر ضروری درباره تاریخ در تاریخ ادبیات‌های زبان فارسی است که اثر صفا نمونه شاخص آن است. غیر ضروری بودن این مباحث چندان است که محمد ترابی، در بازنویسی این اثر، پاره‌های بسیاری از آن را حذف کرده بی آنکه به بدنه اصلی لطمه‌ای وارد آید. دیگر مؤلفان غالباً جانب اعتدال را رعایت کرده‌اند هرچند، به خلاف سنت تذکره‌نویسی که، در آن، وارد کردن مباحث تاریخی مرسوم نبود، در نظر اینان نگارش تاریخ ادبیات بدون پرداختن به تاریخ نقصی فاحش می‌نمود. البته بر این گرایش اساساً ایرادی نیست به شرطی که رابطه زنده و ارگانیک و معنی‌داری بین مباحث تاریخی و ادبی برقرار گردد (← زرقانی ۲، ۳۳-۵۲) که

۱۲) این گرایش، در آثار آنان اعم از تألیف و تصحیح و ترجمه، بازتاب یافته است. نمونه‌های بارز آن است: ذبیح‌الله صفا دانش‌های یونانی در شاهنشاهی ساسانی (۱۳۳۱)، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی... (۱۳۳۱)، تاریخ تحول نظم و نثر فارسی (۱۳۳۱)، مزد پرستی در ایران قدیم (۱۳۳۶)، تأسیس شاهنشاهی ایران (۱۳۴۶) و حماسه‌سرایی در ایران؛ عباس اقبال آشتیانی خاندان نوبختی (۱۳۱۱)، تاریخ ایران بعد از اسلام (۱۳۱۸)، تاریخ مفصل ایران از استیلای مغول تا اعلان مشروطیت (۱۳۱۲)، تاریخ مفصل ایران از صدر اسلام تا انقراض قاجاریه (۱۳۴۷)؛ سعید نفیسی بابک خرم‌دین (۱۳۳۰)، تصحیح تاریخ مسعودی (۱۳۱۹-۱۳۳۲)، تاریخ خاندان طاهری (۱۳۳۵)، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در دوره معاصر (۱۳۳۵-۱۳۴۴)، تاریخ اجتماعی ایران از انقراض ساسانیان تا انقراض امویان (۱۳۴۲)، ترجمه تاریخ عمومی قرن حاضر؛ رضا زاده شفق ترجمه تاریخ مختصر ایران نوشته پاول هرن، ترجمه تاریخ ادبیات فارسی اثر هرمان اته، ترجمه کوروش کبیر اثر هارولد لمب، نادرشاه از نظر خاورشناسان، درس‌هایی از تاریخ، ترجمه اسکندر مقدونی اثر هارولد لمب، ترجمه یک روز از زندگی داریوش اثر یوستی؛ ملک الشعراء بهار یادگار زیران (۱۳۰۵)، اندرزهای آذرباد ماراسپندان (۱۳۱۲)، زندگانی مانی (۱۳۱۳)، تصحیح تاریخ سیستان (۱۳۱۴)، تصحیح مجمل‌التواریخ و القصص (۱۳۱۸)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، تصحیح تاریخ بلعمی. حتی اختیار تاریخ ادبیات‌هایی مثل آثار شبلی نعمانی و ادوارد براون و هرمان اته برای ترجمه به تأثیر همین مؤلفه است.

در فراورده مؤلفان دیده نمی‌شود. وارد کردن مباحث تاریخی به حوزه تاریخ ادبیات به تأثیر دو عامل بوده است: یکی گفتمان مسلط عصر؛ دیگر آشنائی با آن دسته از تاریخ ادبیات‌های غربی که، در آنها، بحثی مفصل به تاریخ اختصاص یافته بود. مثلاً ادوارد براون، در تعریف تاریخ ادبی خود، چندان نقش عنصر تاریخ را برجسته کرده که گویی تاریخ ادبیات بیشتر تاریخ است تا ادبیات. وی می‌نویسد: «این کتاب تاریخ مردم ایران است، تاریخ ملت ایران است که از نظر خاصی نوشته شده است و آن نظر ادبی است» (براون، ص ۹). بدین قرار، هم گفتمان مسلط عصر و هم آثار ترجمه شده مؤلفان را به تاریخ‌گرایی سوق داد. در غیاب هریک از دو عامل اثرگذار یادشده، معلوم نبود ما از مرحله «تذکره‌نویسی» - که، در آن، اطلاعات تاریخی سهمی ندارد و نویسنده به گزارش زندگی‌نامه شاعران و نویسندگان بسنده می‌کند - به مرحله «تاریخ ادبیات‌نویسی نوین» - که، در آن، وارد کردن اطلاعات ضرور شمرده شده - می‌توانستیم برسیم.

۵ گفتمان چپ

مقصود ما از گفتمان چپ آن‌گرایشی است که مبانی نظری خود را خام‌وار از مارکسیسم وام گرفت. اندیشه‌های چپ، بدون پشتوانه فلسفی دست اول معتبر و موثق و بیشتر به حیث نیازی سیاسی - اجتماعی نه فکری و فرهنگی ما وارد شد. به خصوص، رهبران حزب توده ایران بیشتر از آن به عنوان ابزاری برای رسیدن به مقاصد سیاسی خود بهره می‌گرفتند. بسیاری از هواداران مارکسیسم به آن جهت کشانیده شدند که آن را، با تصرّفاتی، با بافت فرهنگی - عقیدتی جامعه ایرانی سازگاری دهند. با این همه، تأثیر این مکتب بر طرز فکر جامعه روشنفکری ایران انکارشدنی نیست^{۱۳}.

سرآغاز ورود مارکسیسم و اندیشه‌های مارکسیستی به ایران به روزگار قاجار و ظهور نهضت‌های فکری و سیاسی پس از آن برمی‌گردد. این گفتمان در دوره مشروطه نتوانست با رقیب خود، گفتمان راست، مقابله کند و، در دوره رضاشاهی نیز، زمینه

۱۳ درباره وضعیت مارکسیسم و حزب توده در ایران - تاریخ ایران مدرن نوشته یرواند آبراهامیان و حزب توده نوشته جمعی از پژوهشگران و تاریخ ایران، از زمان باستان تا امروز نوشته گرانثوشکی و دیگران.

مساعدی نداشت و، پس از شهریور ۱۳۲۰، بر اثر باز شدن فضای سیاسی کشور بود که فرصت اشاعه یافت و جایگاه خود را دست کم در طیف وسیعی از روشنفکران مستحکم ساخت. چندی پس از کودتای ۲۸ مرداد نیز، به نهضتی زیرزمینی مبدل شد و، در دههٔ چهل و پنجاه، از نو اوج گرفت و نقش مؤثری در حوادث سیاسی کشور ایفا کرد. گفتمان راست و چپ، از جهات متعدّد، درست در نقطهٔ مقابل یکدیگر جای داشتند: ناسیونالیسم و باستان‌گرایی در مقابل انترناسیونالیسم؛ گرایش اشرافی و سلطنت‌طلبی در مقابل دفاع از حقوق تودهٔ مردم؛ گرایش به کسب حمایت قدرت‌های استعماری در مقابل موضع‌گیری ضد امپریالیستی موافق این دو گفتمان را رویاروی یکدیگر قرار می‌داد. در مورد «دین‌زدایی»، هرچند مواضع دو گفتمان به یکدیگر نزدیک بود، گفتمان راست موضع تندتری داشت و گفتمان چپ، از سرِ مصلحت‌اندیشی، مستقیم با دین شاخ به شاخ نمی‌شد. تاریخ ادبیات‌های زبان فارسی اثر برتلس، میخائیل زند، و یان ریپکا و همکارانش به تأثیر این گفتمان نوشته شده‌اند.

۵-۱ توده‌گرایی به جای نخبه‌گرایی

اگر گفتمان راست سلطنت‌گرا و، به تبع آن، نخبه‌گرا بود، گفتمان چپ به توده‌ها و طبقات زحمتکش توجه داشت. برتلس تعبیراتی نظیر «ادبیات تیره‌های مردم ایران خاوری» به کار می‌برد و، در بررسی متون، به «نامهٔ یک مادر سمرقندی به دخترش» (برتلس، ص ۱۱۱) استشهاد می‌کند و این معنی در نظرش اهمّیت دارد که «زن سغدی» در روزگاری که وی از آن یاد می‌کند «باسواد و فرهیخته بوده است» (همان، ص ۱۱۱). وی، در توصیف سوترا (از نوشته‌های بودایی به زبان سغدی)، چنین نتیجه می‌گیرد که، در آن متن، «پاداش بسیار بسیار ساده‌اندیشانه به خورد مردم داده می‌شود» (همان، ص ۱۱۷). شاهان سامانی از آن رو توجهش را جلب می‌کنند که تنها از مؤلفانی حمایت می‌کردند که به زبان مردم‌پسند می‌نوشتند (همان، ص ۱۷۹). توجه وی به فعالیت‌های ادبی زنان (همان، ص ۱۵۲) نیز، که در گفتمان‌های نخبه‌گرا یادی از آنان نشده است، از همین نظرگاه درخور بررسی است.

نظیر همین دیدگاه را در تاریخ ادبیات ریپکا و همکارانش نیز می‌توان سراغ گرفت. در این اثر، رودکی شاعری است که گفته است: «در جهان نه‌تنها خدا، شاه و قهرمان» که «آدم‌های

معمولی نیز... می‌زیند و، در کنار ستایش شاعران، در شعرهای دیگرش، حالات یک انسان معمولی را توصیف می‌کند» (ریپکا، ص ۲۵). یا درباره فردوسی و نظامی به این نکته توجه شده که «اندیشه‌های زیبایی‌شناسی آنها با شخصیت انسان‌های معمولی جور در نمی‌آید» (همان، ص ۲۵). تأکید اتاکار کلیما (مورخ ادبی) نیز بر ادبیات شفاهی است که «آفریده مردم» است و در دوره‌های نخست آفریده شده است (← همان، ص ۳۰). در نظر ریپکا و همکاران او، مدیحه بیشتر «روح فتودال‌مآبانه» دارد که مردم عادی به آن نیاز چندانی نداشتند (← همان، ص ۱۶۸). بر همین اساس هم هست که اینان با تحسین از «پژوهندگان شوروی» یاد می‌کنند که «با هوشیاری کامل» این‌گونه سروده‌ها را «منفی ارزیابی کرده‌اند». (همان، ص ۱۶۹)

دیدیم که مؤلفانی از جناح گفتمان راست حراره‌ها را به عنوان شعر رسمی فارسی به رسمیت نمی‌شناختند. اما، در همین گفتمان، میخائیل زند حراره‌های معروف «ازخُتلان آمدیه...» و «سمرقند کند مند...» را «نخستین شعر راستین پارسی» و «سرود میهنی عامیانه» و «دومین شعر قابل اعتماد و موثق پارسی» قلمداد می‌کند (زند، ص ۳۷، ۳۸). باری، این توده‌گرایی پنجره‌ای را به روی محقق تاریخ ادبیات می‌گشاید که گفتمان راست آن را بسته بود.

۵-۲ دوره‌بندی بر اساس بیش‌چپ

پرتلس (ص ۸۴) به دوره‌بندی تاریخ ادبیات‌ها بر اساس تاریخ سلسله‌ها و دودمان‌های حکومتی اعتراض کرده و آن را تنها در ادبیات درباری مناسب دیده است. ریپکا و همکارانش عملاً دوره‌بندی‌های مبتنی بر گفتمان چپ اختیار کرده‌اند^{۱۴}.

در اثر ریپکا و همکارانش، دوره‌بندی دیگری از ابوالقاسم ذره نقل شده که سرمشق

۱۴) آنان، در موردی، با رویکردی آشکارا به الگوی کلاسیک تحوّل جوامع در مکتب به اصطلاح مارکسیستی خام، برای تاریخ ادبیات زبان فارسی پنج دوره قابل شده‌اند: دوره اول که بنیاد تاریخی آن گذار از جوامع اولیه به جامعه طبقاتی و نمونه‌های آن اوستا و شاهنامه است؛ دوره دوم که ادبیات آن، همپای جامعه، از شرایط تاریخی دوران باستان به قرون وسطی گذاره می‌شود و ادبیات مانوی نماینده آن است؛ دوره سوم که بیانگر گذار جامعه از قرون وسطی به آغاز عصر جدید است، جامعه به سوی فرهنگ شهرنشینی پیش می‌رود، و دوره رنسانس ایران است؛ دوره چهارم، دوره گذار از فتودالیسم به بورژوازی است که ادبیات آن در نیمه دوم قرن نوزدهم ظهور کرد؛ دوره پنجم دوره گذار از شرایط اجتماعی گذشته به حال و از حال به آینده است که ادبیات تاجیکی آن در چهارچوب ادبیات شوروی جای دارد. (← ریپکا، ص ۵-۲۳)

آن همان الگوی خام است^{۱۵}.

ملاحظه می‌شود که، در اینجا، دیگر از دوره‌بندی براساس تحولات سیاسی با محوریت سلسله‌ها و دودمان‌های حکومتی اثری نیست.

۵-۳ تضاد طبقاتی مبنای تحلیل

تضاد طبقاتی یکی از مؤلفه‌های اصلی گفتنمان چپ است. بسیاری از تحلیل‌های پرتلس درباره تاریخ ادبیات زبان فارسی بر همین مبناست. وی، به هنگام بررسی احکام موجود در متون زرتشتی، می‌نویسد: «روشن است که از چنین بگن نگن‌ها (احکام) سودی کلان بهره کاست‌های (طبقات) فرمانروا می‌گردیده است و اینان، به هنگام درچیدن قانون‌ها، آرزوها و خواست‌های خود را از یاد نمی‌برده‌اند» (پرتلس، ص ۶۶). او همچنین «سه‌گانه‌های کیش مغان اپندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» را خالی از «معنویات» می‌بیند و چنین می‌پندارد که مقصود روحانیان زرتشتی از کردار نیک «رفتاری است از سر بزرگداشت مغان و فراخواندن گاه‌به‌گاه و دمام آنان برای انجام آیین‌های گوناگون که پیداست با پیشکش و پرداختی گشاده‌دستانه به آنان همراه است» (همان، ص ۶۷). همین تلقی باعث شده است وی اوستا را «درکل فراورده زیرکانه مغان» معرفی کند که «تنها در بخش ناچیزی از آن، باریکه جوی آفریده‌های راستین مردم به جای مانده است» (همان، ص ۱۰۶). پرتلس، با همین رویکرد، به نقد اشعار مندرج در *ریمه‌الدهر* می‌پردازد و اظهار نظر می‌کند که همه آنها وصف اشیاء نفیس است همچون اسلحه گرانها، بهترین و گرانبهارترین میوه‌ها، خوردنی‌هایی که دست همه کس به آن نمی‌رسد، تنقلات نادر، حتی صابون خوشبو و لطیف، و قطیفه (خشک‌کن) گرمابه (رفتن به گرمابه یکی از سرگرمی‌های دوست‌داشتنی فنودال‌های خوشگذران آن روزگار بوده است) (همان، ص ۱۷۰). آنجا هم که به بررسی مضامین اخلاقی اشعار می‌رسد، تقابل فنودال / توده را مد نظر دارد و می‌نویسد: «فراخواندن به صلح‌گرایی برای محافل فنودالی آن روزگار، چنان غیر عادی بود که ما را بر آن می‌دارد تا در این بیت‌ها بیشتر آوای رعایا را بشنویم تا نمایندگان فرمانروایان را»

۱۵) دوران جامعه‌های آسیایی پس از زوال نظام‌های قبیله‌ای شامل ادبیات پارسی باستان؛ دوران فنودالیسم که خود شامل پیدایش و استواری فنودالیسم طی قرن‌های دوم تا هشتم میلادی است؛ دوره گسترش فنودالیسم طی قرن نهم تا پانزدهم میلادی؛ دوره پوسیدگی و زوال فنودالیسم طی قرن‌های پانزدهم تا نوزدهم میلادی؛ دوران نفوذ مناسبات سرمایه‌داری در ایران و پیدایش جنبش‌های آزادی‌مطلبی از نیمه دوم قرن نوزدهم تا زمان کنونی. (همان، ص ۱۹۷)

همان، ص ۱۷۱). در بیان سبب شاد بودن مدایح هم بر این نکته انگشت می‌گذارد که فرمانروایان فئودال می‌خواستند از زندگی بهره کامل بگیرند و شاعران را وامی‌داشتند که دلخوشی‌های سبکسرانه و بی‌پروای سردمداران را ترنم کنند (همان، ص ۲۰۷). در بیان دلیل رباعی سرایی رودکی هم این نکته را برجسته کرده که شاعر، از سویی، ناچار بوده به سران فئودال خدمت کند و، از سوی دیگر، «نمی‌خواست است، به خاطر اینان، از سنت‌های مردم ببرد» (همان، ص ۲۱۶). وی اصرار دارد «مردمی بودن» رودکی را برجسته کند: «رودکی... به هیچ روی، به سان برخی نمایندگان اشراف آسیای میانه و ایران، اعراب را برتر نمی‌شمرد» از این رو، «چکامه‌هایش زندگی‌بخش، خودساخته، و پرکشش» اند. (همان، ص ۲۳۴)

یان ریپکا و همکارانش نیز با چنین دیدگاهی به تحلیل تاریخ ادبیات زبان فارسی می‌پردازند. در مقدمه اثر تألیفی آنان، دو گرایش اصلی برای ادبیات زبان فارسی تعیین و تشخیص داده شده است: «یکی اریستوکراتیک یا اشرافی و دیگر مردمی. این دو گرایش چندان در هم آمیخته‌اند که نمی‌توان آثار کلاسیک وابسته به هر یک از آنها را از یکدیگر جدا ساخت. برای مثال، شاهنامه فردوسی، از یک سو، گرایش اشرافی در قالب پندار شاه‌دوستی دارد و، از سوی دیگر، گرایش مردمی که سرانجام بر اشرافیت چیره می‌شود یا، در قالب امید بستن به پادشاه عادل و مهربان مثلاً انوشیروان که به مردم خدمت می‌کند، پدیدار می‌گردد». (همان، ص ۲۳)

دوره‌بندی ریپکا و همکارانش نیز بر مراتب جامعه طبقاتی مبتنی است: «دوره نخست، که بنیاد تاریخی آن گذار از جامعه‌های نخستین به جامعه طبقاتی است؛ ... دوره سوم، که بیانگر گذار جامعه از قرون وسطی به آغاز عصر جدید است و جامعه به سوی فرهنگ شهرنشینی پیش می‌رود...؛ دوره چهارم دوره گذار از فئودالیسم به بورژوازی است» (همان، ص ۲۳-۲۵). نظرگاه اتاکار کلیما در تحلیل و تعلیل تحولات ادبی نیز بر همین مبنا استوار است: «در دوره نخست، اقتصاد شبانی-کوچ‌نشینی-جامعه به مالکیت زمین و دامداری تبدیل شد و سیستم سه صنفی در جامعه پدید آمد... خدمت‌گزاران کیش (روحانیان)، برگزیدگان (شاهان و سرداران)، دهقانان و پیشه‌وران و پیله‌وران. اوستا به طبقات فرودست جامعه هم توجه کرده است» (همان، ص ۳۰). در بررسی نخستین آثار ادبی زبان فارسی نیز، بر تضاد میان روستانشینان و تیره‌های کوچ‌نشین تأکید شده و چنین آمده که مضمون روایت‌های شفاهی و «پندار دونالدیستی ایرانیان»، باز نمود همان تضاد طبقاتی است که در اوستا و شاهنامه آمده است (همان، ص ۳۲). مؤلفان، حتی در وندیداد، در جست‌وجوی داده‌هایی درباره طبقات

اجتماعی و نقش اقتصادی قشرهای معین در اقطار و اکناف ایران زمین‌اند و نهایتاً به این نتیجه می‌رسند که روحانیان همواره سرگرم دعاخوانی بوده‌اند و طبقات مردم موظف به دادن پیشکش‌هایی به آنان (همان، ص ۴۷). کاربرد زبان عربی نیز با همین رویکرد طبقاتی تحلیل می‌شود. زبانی که «تنها به طبقه ممتاز و بالا تعلق داشت و وسیله‌ای در دست آنها بود تا، از راه سخن‌گویی، خود را از توده‌های عادی مردم جدا نگاه دارند» (همان، ص ۱۵۷). کما اینکه «پایه اجتماعی نثر کلاسیک» را «فارسی و طبعاً فئودالی» می‌بینند که «تقریباً به طور کامل و آشکارا در خدمت آن نظام به کار می‌رفت» (همان، ص ۱۸۴). استفاده اشرف ایرانی از زبان به حیث ابزار پیکار سیاسی و مقارنه پیکارهای ضد فئودالی روزگار حکومت غزنویان با پیشرفت حماسه‌های رمانتیک و رواج صوفی‌گری و رونق غزل‌سرایی همچنین ظهور حماسه‌های رمانتیک به حیث ابزار آگاه‌سازی طبقه شهرنشین (همان، ص ۱۹۳)، همه و همه با تحلیل‌هایی مبتنی بر نگاه طبقاتی به جامعه و ادبیات گزارش شده است.

گفتمان چپ حتی بر اظهار نظرهای مؤلفان درباره مکاتب و انواع (ژانرهای) ادبی تأثیر مستقیم داشته است. بر این اساس است که می‌نویسند، در دوره حکومت غزنویان، کلاسیسیسم «فئودالی» به رمانتیسم «فئودالی» مبدل شد (همان، ص ۲۳۳) یا واقعیت‌های مطرح شده در ژانر حماسی را گواه بر آن پنداشته‌اند که بنیادهای سنتی آفرینش شاهنامه از فئودالیسم و اریستوکراسی مایه می‌گیرد (همان، ص ۲۳۹). در نظر آنان، داستان‌های رمانتیک دوره غزنوی نمودار اقتدار طبقه شهری است و استقلال غزل و کاربرد پیوسته آن مایه گسترش صوفی‌گری و رشد جنبش‌های ضد فئودالی شده است (همان، ص ۲۶۹). به زعم آنان، خیام عصیانگری است که نتوانسته به درک اجتماعی خود تحقق انقلابی بخشد: «طبقه‌ای که خیام نماینده ایدئولوژی آن بود می‌توانست مدعی نقش انقلابی باشد اما سرمایه‌بازرگانی و روابط کالایی-پولی که خیام می‌بایست بر آنها تکیه کند... یارای برآویختن با فئودالیسم را... نداشتند» (همان، ص ۲۹۹). دلیل سقوط مدیحه‌سرایی نیز نقش فزاینده طبقات شهری بوده که گویی ابزار تبلیغاتشان غزل بوده است (همان، ص ۴۱۴) و هم اینکه مردم شهری از تجاوز فرمانروایان فئودال خسته شده بودند و استقلال اقتصادی شهرنشینان و محدودسازی خودکامگی‌های فئودالی و دفاع از انسان‌دوستی آنان «در قالب غزل» بیان می‌شد (همان‌جا). رباعی نیز قالبی شعری قلمداد می‌شد که در ادبیات اریستوکراسی نفوذ نکرده بود. (همان، ص ۲۳۳)

میخائیل زند (ص ۴۰) نیز، در همان مایه، اظهار نظر می‌کند که «شرایط اقتصادی فنودالیسم خیلی از شعرا را مجبور می‌کرد که خود را به دستگاه آنان وابسته کنند» یا از رشد ادبیات زبان فارسی در «دوران تشکل و توسعه فنودالیزم» سخن به میان می‌آورد (همان، ص ۵۰)؛ شعر سنائی را «بیان اعتراض اجتماعی یک روشنفکر ناتوان در مخالفت با فنودال‌ها» قلمداد می‌کند (همان، ص ۱۳۹). صرف نظر از صحت و سقم این تحلیل‌ها، آنچه مد نظر ماست نشان دادن تأثیرات گفتمان چپ بر تاریخ ادبیات‌هایی است که بر وفق آن پدید آمده‌اند.

۵-۴ فقدان احساسات ناسیونالیستی ضدّ عربی

نقطه مقابل ناسیونالیسم باستان‌گرا و ضدّ عربی گفتمان راست را درگفتمان فاقد آن احساسات می‌توان سراغ گرفت که، با طرح جهان‌بینی انترناسیونالیستی، احساسات ناسیونالیستی را به چیزی نمی‌گیرد لذا عرب‌ستیزی نیز، در آن، محلی ندارد. هم از این روی است که پرتلس، فارغ از احساسات عرب‌ستیزانه، در بررسی آثاری همچون یتیمه‌الدهر، نهایتاً به این نتیجه می‌رسد که «با سستی گرفتن دستگاه خلافت، نگرش شاعرانی که تبارشان عربی نبود به گذشته‌های خویش بیشتر شد» و، برای گردآوری و مکتوب ساختن ادبیات شفاهی عامیانه، تلاش‌هایی صورت گرفت (پرتلس، ص ۱۷۰). مسئله جدال اعراب و ایرانیان، که درگفتمان پیشین صورت بغرنجی یافته بود، در این گفتمان، طبیعی و عادی تلقی می‌شود: «در آغاز، تأثیر عرب بر لایه‌های بالایی مردم مغلوب و بر آن بخش از بزرگان زمین‌دار بوده است که می‌کوشیده‌اند حال و روز برتر خود را، از راه آمیختگی هرچه بیشتر با چیره‌مندان همچنان نگاه دارند». از این رو، در قرن دهم میلادی، «در ادبیات فارسی - تاجیکی دو جریان دیده می‌شود که با یکدیگر سخت تفاوت دارند: شعر درباری متأثر از ادبیات زبان عربی و چکامه‌هایی که می‌کوشید ترا داده‌های کهن مردمی را ادامه و رشد دهد». (همان، ص ۱۷۲)

میخائیل زند (ص ۲۷ به بعد) نیز مواجهه اعراب و ایرانیان را فارغ از مؤلفه گفتمانی یادشده بررسی کرده است. نویسندگان متمایل به این گفتمان حتی از «همزیستی دو زبان عربی و پارسی نو» سخن گفته‌اند (همان، ص ۲۲۳) و، در نهایت، شاعران عربی‌پرداز را «بلندگوی پندارهای طبقه‌های ممتاز» شناسانده‌اند (همان، ص ۲۲۴). درگفتمان ناسیونالیستی ضدّ عربی، شاعران ایرانی عربی‌گو چندان مقبولیتی نداشتند. اما آنان، در این گفتمان،

هویت تازه‌ای پیدا می‌کنند. این تفاوتِ نظر نشان می‌دهد که، با تغییرِ گفتن، عناصرِ چگونه‌یِ هویت‌های تازه‌ای می‌گیرند و، به تعبیری، بازتعریف می‌شوند.

۵-۵ هنر و بازنمایی واقعیت

منطق زیباشناسیِ گفتن‌ها چپ کارکرد اصلی هنر را بازنمایی واقعیت می‌شمرد. در تاریخ ادبیات برتلس نشانه‌های چنین دیدگاهی را می‌توان دید. برای مثال، او بر آن است که دقیقاً، در قطعه

ز دو چیز گیرند سر مملکت را یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زَرِ نامِ مَلِکِ برنَبشته دگر آهنِ آبداده یمانی
کِرا بویه و صلتِ مُلکِ خیزد یکی جنبشی بایش آسمانی
«روانشناسی... ماجراجویانه استیلاگران روزگاران را بازتاب داده است». (برتلس، ص ۲۵۰)

یا مثلاً استعاره «مادر» را در دو بیت

گر فراموش کرد خواجه مرا خویشان را به رقعہ دادم یاد
کودکی شیرخواره تا نگرست مادر او را به مهر شیر نداد
را، که ظاهراً شهید بلخی خطاب به جیهانی وزیر سروده است، خطاب به «فئودالانی» می‌داند که با او بر سر مهر نبوده‌اند. یا بیت‌های

دانش و خواسته‌ست نرگس و گل که به یک جای نشکفند به هم
هرکه را دانش است خواسته نیست و آن که را خواسته‌ست دانش کم
را گواهی می‌داند بر اینکه فئودالان با او نامهربان بوده‌اند (همان، ص ۲۳۴). و یا ابیات
دانشا چون دریغم آیی از آنک بی‌بهای و لیک از تو بهاست
بی تو از خواسته مبادم گنج هم‌چنین زاروار با تو رواست
با ادب را ادب سپاه بس است بی ادب با هزار کس تنهاست
را «پرخاش آشکار» شهید به ضد «اشرافیانی» قلمداد می‌کند که «به کار او ارزش درخور نمی‌داده‌اند». (همان، ص ۲۳۵)

در مورد ابوزراعه نیز، با استشهاد به ابیات

جهان‌شناخته گشتم به روزگارِ دراز نیاز و ناز بدیدم در این نشیب و فراز

بدیدم از پس دین نیست بهتر از هستی * چنان‌که نیست پس از کافری بتر ز نیاز

* هستی، دارایی

می‌گوید: «نومیدی شاعر او را بر آن داشته تا به الهیات، که درباریان آن روزگار پروایی به آن نداشتند، روی بیاورد» (همان، ص ۲۳۶). معلوم نیست پرتلس چگونه و به استناد چه مدرکی به این نتیجه رسیده که «درباریان به الهیات پروایی نداشتند» و هم اینکه ابیات لزوماً واکنشی در مقابله با درباریان بوده است.

باری، در همه این موارد، با فروکاستن معنای شعر به آنچه با برداشت سوسیالیستی سازگار افتد، نشانه‌های تأثیر گفتمان چپ بر تلقی پرتلس از ابیات آشکار است. ریپکا و همکارانش نیز چنین دیدگاهی را درباره هنر اختیار کرده‌اند. آنان، برای تاریخ ادبیات زبان فارسی، پنج دوره قایل شده‌اند و، به ترتیب، اوستا و شاهنامه، ادبیات مانوی، دیوان حافظ و رباعیات خیام را نمایندگان دوره‌های اول و دوم و سوم شناسانده‌اند. در دوره پنجم نیز، «ادبیات تاجیکی» را «در چهارچوب ادبیات شوروی» جای داده‌اند و «بهترین بیانگر اندیشه انسان‌دوستی در هنر» سنجیده‌اند. (← ریپکا، ص ۵-۲۳)

گفتمان چپ در مؤلفان ایرانی تاریخ ادبیات زبان فارسی چندان نفوذ نکرد که آثارشان با آن نظرگاه نوشته شود. اما استفاده از دستگاه اصطلاحی و گاه طرح برخی دیدگاه‌های آن گفتمان در لابه‌لای این آثار رخنه کرده است. نمونه شاخص آن را در اثر زرین‌کوب، از گذشته ادبی ایران، می‌توان یافت که دیدگاه‌هایش، در مجموع، به گفتمان راست نزدیک‌تر است، آنجا که وی شعر را «آینه اخلاق و افکار عامه» (زرین‌کوب ۱، ص ۲۶۳) دانسته یا هجو و هزل در اشعار سوزنی و انوری را بازتاب «انحراف ذوق ناروایی» شمرده که «اکثر مردم این دوره از فقیه و قاضی و طالب علم تا وزیر و امیر و ترک و سپاهی بدان مبتلا داشته‌اند» (همان، ص ۲۶۴) و زهدیات شاعرانی همچون مجیرالدین بیلقانی، ظهیرالدین فاریابی، و جمال‌الدین اصفهانی را، از جمله، «انعکاس افکار و عقاید متداول و شایع عصر» محسوب داشته و به دیدگاه زیباشناختی گفتمان چپ، که وظیفه شعر را بازنمایی واقعیت‌های اجتماعی می‌داند، نزدیک شده است. (← همان، ص ۲۶۵)

منابع

- آبراهامیان، یرواند، تاریخ ایران مدرن، ترجمه محمدابراهیم فتاحی و لیلایی، نی، تهران ۱۳۸۹.
- آجودانی، ماشالله، مشروطه ایرانی، اختران، تهران ۱۳۸۲.
- آدمیت (۱)، فریدون، اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی، پیام، تهران ۱۳۵۷.
- (۲)، اندیشه‌های طالبوف تبریزی، دماوند، تهران ۱۳۶۳.
- (۳)، اندیشه‌های میرزافتحعلی آخوندزاده، خوارزمی، تهران ۱۳۴۹.
- اتابکی، تورج، تجدد آمرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ققنوس، تهران ۱۳۹۳.
- اژه، هیرمان، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه و حواشی رضازاده شفق، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷.
- براون، ادوارد، تاریخ ادبی ایران، از سعیدی تا جامی، ج سوم، ترجمه علی اصغر حکمت، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸.
- پرتلس، یوگنی ادواردویچ، تاریخ ادبیات فارسی، ترجمه سیروس ایزدی، هیرمند، تهران ۱۳۷۴.
- رضازاده شفق، صادق، تاریخ ادبیات ایران، دانش، طهران ۱۳۲۱.
- ریپکا، یان و دیگران، تاریخ ادبیات ایران، ترجمه کیخسرو کشاورزی، ویراستار بهمن حیدری، گوتنبرگ و جاویدان خرد، تهران ۱۳۷۰.
- زرقانی (۱)، سید مهدی، تاریخ ادبی ایران و قلمرو زبان فارسی، سخن، تهران ۱۳۹۰.
- (۲)، چشم انداز شعر معاصر ایران (جریان‌شناسی شعر ایران در قرن بیستم)، ثالث، تهران ۱۳۹۲.
- (۳)، «کاستی‌های روش‌شناسانه تاریخ ادبیات‌نگاری برای زبان فارسی»، در نامه فرهنگستان، ش ۴۴ (۱۳۸۹)، ص ۲۶-۴۰.
- زرین‌کوب (۱)، عبدالحسین، از گذشته ادبی ایران، سخن، تهران ۱۳۷۵.
- (۲)، دو قرن سکوت، سرگذشت حوادث و اوضاع تاریخی ایران در دو قرن اول، علمی، تهران ۱۳۴۴.
- زند، ای. میخائیل، نور و ظلمت در تاریخ ادبیات ایران، ترجمه ح. اسدپور پیرانفر، پیام، تهران ۱۳۵۱.
- سارلی، ناصرفلی، «ویکردها و شیوه‌های دوره‌بندی در تاریخ ادبی» در فنون ادبی، ش ۹ (۱۳۹۲)، ص ۸۹-۱۰۸.
- سلطانی، منظر، «بررسی سیر تذکره‌ها و تاریخ ادبیات‌های فارسی در ایران»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، ش ۱۵۷ (۱۳۸۰)، ص ۴۰۳-۴۱۹.
- سمعی (گیلائی)، احمد، نارسایی‌ها در تدوین تاریخ ادبیات فارسی و ضرورت اصلاح و رفع آنها، فرهنگستان زبان و ادب فارسی و بنیاد ایران‌شناسی، تهران ۱۳۸۶.
- سیم، استوارت، مارکسیسم و زیبایی‌شناسی، ترجمه مشیت علائی، فرهنگستان هنر، تهران ۱۳۸۹.
- شبللی نعمانی هندی، شعرالعجم، ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی، دنیای کتاب، تهران ۱۳۶۳.
- صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۹.
- فتوحی رودمجنی (۱)، محمود، «تاریخ ادبی و بحران در استنباط معنای معاصر»، نامه فرهنگستان، ش ۳۶ (۱۳۸۶)، ص ۱۱-۳۳.

— (۲)، نظریۀ تاریخ ادبیات، با بررسی انتقادی تاریخ ادبیات‌نگاری در ایران، سخن، تهران ۱۳۸۷.
فروزانفر (۱)، بدیع‌الزمان، تاریخ ادبیات در ایران، با مقدمه و توضیحات، به کوشش عنایت‌الله مجیدی،
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۶.

— (۲)، سخن و سخنوران، خوارزمی، چاپ دوم، تهران ۱۳۵۰.
فریور، حسین، تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۲.
قدیمی قیداری، عباس، تدویم و تحوّل تاریخ‌نویسی در ایران عصر قاجار، سمت، تهران ۱۳۹۳.
کرونین، استفانی، شکل‌گیری ایران نو: دولت و جامعه در دوران رضاشاه، ترجمۀ مرتضی ثاقب‌فر، جامی، تهران
۱۳۸۲.

گراثتوسکی، ا. آ و دیگران، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمۀ کیخسرو کشاورزی، مروارید، تهران
۱۳۸۹.

میلائی، عباس، تجدد و تجدّدستیزی در ایران، اختران، تهران ۱۳۸۰.
نفیسی، سعید، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، فروغی، تهران ۱۳۴۴.
نیساری، سلیم، تاریخ ادبیات ایران بعد از اسلام، چهر، تهران ۱۳۲۶.
نیکویی، علیرضا، «تاریخ ادبی ایران و قلمرو زبان فارسی: تطوّر و دگردیسی ژانرها نوشته سید مهدی
زرقانی»، نقد ادبی، ش ۱۵ (۱۳۹۰)، ص ۲۳۱-۲۴۸.
همائی، جلال‌الدین، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱ و ۲، چاپ سوم، فروغی، تهران، بی‌تا.

□